

قوانین اساسی ایران

در عهد ساسانیان

نگارش آقای رحیم زاده صفوی

در این چند روز از اداره گرامی مجله مهر پیامی باینجناب رسید که شماره مهر ماه مجله مذکور بنام استاد پیشین حکیم ابوالقاسم فردوسی مخصوص گردیده و می باید که عاشقان و ارادتمندان آن گوهر پاك در مندرجات شماره مزبور شرکت جویند. این بنده که مانند دیگر اقران با باده عشق فردوسی سرمست شده همواره از جام لؤلؤ فام شاهنامه لبی تر داشته‌ام بدین اندیشه فرو رفته‌ام که آیا از قلم ناتوانم چه بر آید که تکرار سخنان یاران نباشد و توسن خوشخرام خیالم بکدام سو روی آورد که راه رفته سایرین را نییما بد. حقیقت مطلب آنستکه از دیر زمانی تا کنون سرگذشت شخص فردوسی مورد عنایت و توجه بزرگان ایران و دانشمندان خارج از ایران واقع گشته درهریک از حوادث زندگانی آن استاد سترک بحث‌ها رانده نسبت بتاریخ ولادت و وفات و سفر و حضر و دیدارها و گفتارهای او و راجع به سال آغاز شاهنامه و سنه انجام آن تبعات و تحقیقات فاضلانه بعمل آورده و امروزه نیز بسیاری از اهل هنر در کاوش و پژوهش این امور اشتغال دارند. همچنین درباره بنندی پایه شعر و استواری کاخ سخن و لطایف ابیات و ظرایف معانی شاهنامه بسیاری گفته و میگویند و اما آنچه که تا کنون در ایران بموقع آزمایش در نیامده است هماناستجش این نکته است که آیا جنبه تاریخی آن کتاب پربها و درستی روایات و صحت اسنادش تا چه حد است؟ - آیا آنهمه داستانهای دراز از رزم‌ها و بزها، کینه‌ها و مهرها، رسم‌ها و آئین‌ها، پندها و اندرزها که طی شصت هزار بیت در مجلدات قطور شاهنامه درآمده چه مدارکی داشته و آیا این اشعار عینا مطابق آن مدارک ساخته شده یا قریحه و دانش شاعر در صورت و معنای مطلب تاثیر کرده و تغییر داده و بر فرض اخیر این تاثیر و تغییر تا چه اندازه بوده است؟ - خلاصه آنکه تتبع و تحقیق در محتویات شاهنامه و تطبیق آن با اسناد و مدارک تاریخی (تا آنجا که در دست ما هست) یک وظیفه مقدسی است که بر عهد دوستداران فردوسی و علاقمندان بتاریخ ایران قرار دارد. این بنده در حدود مطالعات ناچیز خود چنین دریافته‌ام که تقریبا نود و نه درصد از مطالب شاهنامه عبارت از مدارک و کتب و رساله‌هایی بنام خداینامه یا کارنامه‌های پادشاهان و پهلوانان است که میان مردم ایران مشهور بوده و بهمت دانشمندانی که شاهنامه‌متنور را گرد آورده‌اند جزء آن کتاب درآمده بوده و یا جداگانه بدست استاد افتاده و بدون تغییر و تحریف متن متنور آنها را منظوم گردانیده است. از اینجمله است رساله‌هایی مانند (آئین اردشیر) و (عهد اردشیر) که عبارت از وصیت‌نامه آن پادشاه است و آخرین خطبه اردشیر و (کارنامه اردشیر) و (کارنامه

انوشروان) که بجز آئین اردشیر متن اصلی رساله‌های دیگر یا ترجمه آنها بر بی ددست است چنانکه کارنامه انوشروان را اینجانب ترجمه و بنام یادداشت‌های انوشروان منتشر ساختم و عهد اردشیر نیز بفارسی درآمده است و قریباً بطبع خواهد رسید و اما کتاب مشهور به آئین اردشیر که اهمیت آن بیش از جمیع کتب عهد ساسانی است بدیختانه تماماً بدست مانرسیده و گرچه مورخین اسلامی هر کدام در موردی بنا بر سوق کلام و باقتضای سخن قسمتی از آنرا نقل کرده‌اند ولیکن آن منقولات بقدری مجمل است که برای نمایانیدن حقیقت آئین مزبور و اهمیت آن هرگز کفایت نمیکند زیرا بطوریکه همه میدانند آئین نامه اردشیر بابکان در واقع عبارت از مجموعه قوانین اساسی ایران میباشد که از آغاز شاهنشاهی ساسانیان تا فرجام کار آنها یعنی تا حمله عرب دستور جهاننداری و جهانگیری و مبنای جمیع تشکیلات کشوری و لشکری این سرزمین بوده است و حتی در اواخر دولت ساسانی با آنکه شواهد بسیار بدست داریم که آئین مزبور معناً دستورکارها نبوده و بعات فساد اخلاق و اختلال اداره بدرستی رعایت نمیشده معهداً بظاهر امر رجال دولت احترام آنرا دست‌آویز خود میساخته‌اند چنانکه رستم فرخ‌هرمز برای رد پیشنهاد سفرای مسلمانان بنا بر روایت طبری و جمعی از مورخین دیگر باسخی تقریباً بدین مضمون میدهد که بعضی از اصول دین شما از جمله مساوات عمومی اسلام با آئین اردشیر موافق نمی‌نماید لهدا ما نمیتوانیم آنرا بپذیریم. بالجمله شناختن آن آئین از لحاظ معرفت ایران ساسانی امری لازم و ضروری است و از طرفی این حقیقت مورد تصدیق قاطبه اهل فضل میباشد که خواندن و فهمیدن ابیات شاهنامه خصوص آن بیت‌ها که جنبه علمی یا فنی و اجتماعی دارد مستلزم آنست که شخص خواننده قبلاً با آن علم و فن سابقه آشنائی داشته باشد و گرنه غالباً بهمان معنای لفظی بیت قانع شده میگذرند بی آنکه اهمیت بزرگ آنرا دریابند چنانکه فی‌المثل تا کسی با مبادی فلسفه آشنا نباشد مفهوم و معنای این ابیات را که اشاره به مبحث مهمی است از حکمت در نمی‌یابد:

نگه کن برین گنبد تیز گرد
که درمان از ویست از ونیز درد

از او زار گردی از او سر فراز
وزو دان فزونی از او هم نیاز

و نیز مبحث وحدت وجود و اشاره به (بسیط الحقیقه کل الاشیاء) که در این بیت

افتاده است:

جهانرا بلندی و پستی توئی
ندانم چهئی هرچه هستی توئی

و امثال این ابیات بسیار است راجع به مباحث اجتماعی و تشکیلات ملی در ابیات فردوسی کلماتی آمده است که معنی اصطلاحی صرف آن در نظر بوده ولی حالیه چون خواننده از آن تشکیلات آگاهی ندارد مقصود گوینده را در نمی‌یابد از آنجمله است لفظ (گرانمایه) یا (آزاده) که منظور از آن طبقات ممتاز و اصیلزادگان است که با فرومایگان یعنی توده مردم محسور نمیشدند و ازدواج نمیکردند و دارای تشخص و حقوق معینی بودند که از پدرها و فرزندان شان میرسید و یا لفظ دهقان که در نهن ما به روستائی تطبیق میشود در حالیکه دهقانان يك طبقه از نجای ملاک و منتفذ و نماینده اکثریت اصیل ایرانی بشمار می‌آمدند و سرپرستی فلاح و توسعه آن مخصوص آنان بوده و علاوه دانشمندان و مورخین و شعرا و موسیقی دانان از میان این طبقه برمیخاستند. خلاصه مقصود آنست که بسیاری از مطالب مهم بخصوص رساله‌ها و کتابهای یهاوی که در شاهنامه شعر درآمده به تحلیل و تفسیر خرده سنجانه محتاج است و این بنده بدین لحاظ در صد افتادم

تا رساله آئین اردشیر را که تفسیر و گزارش معانی آن از هر جهت بنظر لازم تر آمد طی این مقال بمورد مطالعه در آورم و بعقیده خود با آغاز بدین کار هم به شناسائی اصول تشکیلات ایران ساسانی خدمت شده وهم اهمیت شاهنامه از لحاظ تاریخ این مرزو بوم نشان داده میشود و امید است در آینده به نقل تکه های مختلف آئین اردشیر که در کتب مورخین اسلام اینجا و آنجا پیدا میشود و بتطبیق و مقایسه آنها با آنچه که فردوسی آورده است موفق آئیم .

اکنون پیش از در آمد مقصود این نکته را هم عرضه میدارم که فردوسی قسمت مهمی از آئین اردشیر را که راجع به تشکیلات اجتماعی ایران بوده است در این فصل نیاورده و علت آن میتواند نقص سندی باشد که در دست وی بوده وهم ممکن است بعنت شدت شهرت و معروفیت آن تشکیلات در عهد خود فردوسی بیان آنها را لازم ندانسته باشد زیرا بروایت (ان خرداد به) و مسعودی در قرن چهارم هجری نجبای ایرانی حتی در بین النهرین اصول طبقه بندی و امتیازات و مراتب خود را طبق آئین دیرین نگاه میداشته اند و بنابراین در خراسان و مازندران و نقاط دورتر از بغداد بطریق اولی آن اصول محفوظ مانده بوده و بهمین علت بوده که بلعمی نیز در ترجمه خود از تاریخ طبری بسیاری از مطالب را که ما امروزه مشتاق دانستن آنها هستیم از قلم انداخته زیرا کتاب را برای ایرانی ترجمه میکرده و آن نکات نزد ایرانیان آن عهد کاملاً معروف بوده است و حتی فرهنگ نویسان قدیم نیز معنای بسیاری از لغات را ننوشته اند بخیال آنکه معروف است عاقل از آنکه حادثاتی بر سر این ملت خواهد گذشت که معروف را در دیده اش مجهول و مجهول را معروف میگرداند - علت دیگری که برای این تساهل فردوسی میتوان یافت اینست که در جاهای دیگر از شاهنامه راجع به تشکیلات اجتماعی ایران اشاراتی شده و اینجانب آنچه را که متعلق به دوره ساسانی باشد تدریجاً بعرض خواهم رسانید .

۱ - در مقدمه فصل برای بیان عنوان و نام رساله که آئین اردشیر باشد و مناب توضیح این حقیقت که آئین مزبور قانونی بود که در ایران مجری گشته میفرماید :

کنون از خردمندی اردشیر سخن بشنو و یک بیک یادگیر
بکشید و آئین نیکو نهاد بگسترده بر هر سوئی مهر و داد
۲ - آنگاه راجع با اجرای نظام وظیفه در سراسر ایران که همگی جوانان این مرزو بوم را شامل میشده میفرماید :

بدرگاه چون گشت لشکر فزون فرستاد بر هر سوئی رهنمون
که تاهر کسی را که دارد پسر نمازند که بالا کند بی هنر
سواری بیاموزد و رسم جنگ به گرز و کمان و به تیر خدنگ

این تعلیمات نظامی در موطن و مولد جوانان بوسیله کهنه سواران به آنها آموخته میشده (هر گاه خوانندگان گرامی بیاد آورند هنوز هم در ورزخانه های بعضی ولایات نوجگان، اوستاد پیش آهنگ خود را کهنه سوار مینامند) سپس بعد از آنکه کهنه سواران تصدیق مینمودند که دسته آنها مستعد سربازی شده است آند سته باید به سپاه مرکزی برای ثبت اسامی خود در دفتر نظام روانه شود :

چو کودك ز کوشش به نیرو شدی بهر جستی در ، بی آهو شدی
ز کشور بدرگاه شاه آمدی بدان نامور بارگاه آمدی

نوشتی عرض نام و دیوان اوی
همینکه جنگ رو میداد این جوانان در کند یعنی در اردو زیر فرمان سردار سیاه
مخصوص خود گردآمده روانه رزمگاه میشدند :

چو جنگ آمدی نورسیده جوان
برفتی ز درگاه با پهلوان
این بود شرح يك ماده از آئین اردشیر راجع بنظام اجباری و مقتضی است درخاتمه یاد
آور شوم که در این نکته مورخین روم نیز اشاراتی دارند چنانکه سنت مارتن در تاریخ امپراتوری
بیزانس از گفته آمیانوس مارسلینوس چند جا میگوید که شاپور همگی مردان کار آمد مملکت را
بر علیه روم مسلح ساخت در بسیاری از نقاط ایران زنان کار مردان را بر عهده گرفتند زیرا بیشتر
مردها بجنگ روم شتافتند (اشاره به جنگهای شاپور دوم مشهور به ذوالاکناف است) - تذکر
بن نکته نیز لازم است که طبق آئین اردشیر طبقات گرانمایه و آزادگان برای سواره نظام و
افرومایگان یعنی توده برای پیاده نظام تربیت میافتند و اقوام اقلیت دار مانند یهودی و مسیحیان
بین النهرین طبق شواهدی که از عهد شاپور دوم بدست هست عوض سرباز مباحی فدیہ میدادند .
۳ - باهرسیاه موبدی که تن بخدمات دولتی داده بود با گروهی از معتمدین رزم آگاه
همراه میشد و بر هر هزار نفر یکی از آن معتمدین را میگماشتند تا مراتب اطاعت و فرمانبری و دلبری
و جانفشانی هر کس را معلوم دارند و موبد به آستان شاهی بنویسد تا پادشاه افراد دلآور به
بهترین صورتی داده شود و سبب تشویق نظامیان بی هنر گردد :

یکی موبد را ز کار آگاهان	که بودی خریدار کار جهان
ابا هر هزاری یکی نامجوی	برفتی نگهداشتی کام اوی
هر آنکس که در جنگ سست آمدی	به آورد نا تندرست آمدی
شهنشاه را نامه کردی بر آن	هم از بدتر هم ز جنگ آوران
جهاندار چون نامه بر خواندی	فرستاده را بیش بنشاندی
هنرمند را خلعت آراستی	ز گنج آنچه بر مایه ترخواستی
چو کردی نگاه اندران بی هنر	ببستی میان جنگ را بیشتر

از این ماده میتوان دریافت که چرا سربازان ایرانی در قلعه لازستان عهد نوشروان آنچنان
فداکاری و مقاومتی بخرج دادند که تا ابد مورت شکفتی و حیرت تاریخ شناسان جهان خواهد بود.
و همچنین درباره اشخاصی که اطلاعات سودمندی برای نظام تهیه میکردند نام و نشان
آنها ثبت دفاتر و تاریخ میگشت و آنها را سرافرازی و افتخار بزرگی مقرر بود و پادشاه عالی
داده میشد :-

از ایشان کسی کو بدی رایزن	بر افراختی سرشرا زانجهن
بگشتی منادی گری در سیاه	که ای نامداران و کردان شاه
هر آنکس که خوشنودی شاه جست	زمین را بخون دلیران بشت
بیابد ز من خلعت شهر یاز	بود در جهان نام او یادگار

۴ - کارهای کشوری بدانشمندان و کار آگاهان سپرده میشد و هر کس را دانش و
علم فزونتر بود یا در فنی تخصص داشت بعرض شاه میرسید و شاه بر جاه او میافزود :-
بلاغت نگهداشتنی و خط
کسی کو بدی چیره بريك نقط

جو برداشتی آن سخن رهنمون
 و اما اشخاصیکه خط و ربط آنها بدرجهٔ اعلیٰ نرسیده بود بخدمات دوائر مرکزی پذیرفته
 نمیشدند و مأمور خدمات ولایات میگشتند :-

کسی را که کمتر بدی خط و دیر
 سوی کار داران شدندی بکار
 پادشاه بمردم مدبر و صاحب رای قدر و قیمت بسیار مینهاد زیرا با خریدندی آن مردم بر
 ثروت مملکت افزوده میشود و کشور از مخاطرات محفوظ میماند :

ستاینده بد شهریار اردشیر
 نویسنده گفتی که گنج آگند
 چو دیدی بدرگاه مرد دبیر
 هم از رای او رنج پیرا کند
 آبادی مرز و بوم و آسایش مردم و استواری بنیان عدالت و حفظ اسرار سیاسی و نظامی
 مملکت بسته بوجود مستخدمین صاحب رای هوشمند است :

بدو باشد آباد شهر و سپاه
 دیران که پیوند جان مند
 همان زیردستان فرباد خواه
 همه پادشا بر نهان مند
 ۵- طی دستورالعملی که بعاملان اعزامی از مرکز اعطا میشد مقرراتی ذکر میگشت
 و نوید ها و تهدید ها در کار بود از جمله یکی آنکه از حرص مال و آرزو و سیم بیرهیزد و
 مردم را برای حقوق دیوانی و مالیاتها بیجا نیازارد و منافع ملت را بمال نفروشد برآستی و دانش
 حرمت گرارد از سبکسازای و تندی و شهوت بیرهیزد با خود از خویشاوندان و کسانش همراه
 نبرد که آنان بجان مردم بیفتند و برای نفع خود حقیقت را برعامل مشتبه کنند و جزعدهٔ معینی
 که از قوای دولتی همراه عامل میروند از خود ملازمان و چاکران شخصی نبرد که بر دوش
 اهالی تحمیل شوند از بابت مالیات مبالغ معینی (که در دفتر مقرر بوده) بمستحقان مستمری و
 شهریه برسانند از بدنفسان مردم آزار دست نگیرند و از عدل و داد که مایهٔ آبادی مملکت است
 دمی غفالت نورزد نا پاداش نیکو و ترقی یابد مبادا کسی از ظلم یا طمع عامل بیمناک خسبند که
 جان عزیز را بر سر ظلم و حرص درخواهد باخت یعنی بکیفر شاهانه دوجار خواهد گشت :

جو رفتی سوی کشوری کاردار
 نباید که مردم فروشی بگنج
 همه راستی جوی و فرزاندگی
 زیبوند و خویشان مبر هیچکس
 درم بخش هر ماه درویش را
 اگر کشور آباد داری بداد
 و گرهیچ درویش خسبند به بیم
 بدو شاه گفتی درم خواردار
 که برکس نماند سرای سپنج
 ز تو دور باد آرز و دیوانگی
 سپاه آنکه من دادمت یار بس
 مده چیز مرد بد اندیش را
 بمانی تو آباد وز داد شاد
 همان جان فروشی بزر و بسیم

۶- چون مردمی از ولایات برای دادخواهی و شکایت یا برای کار مهم دیگری به -
 پایتخت میرفتند دیدگان پادشاه یعنی اعیان دولت و مفتشین مخصوص به پرسش و پژوهش از
 کارهای ولایت ایشان میبردانند که آیا از که و از چه شکایت دارند؟ - کدام صنف یا فرد از
 مردم ولایت دوجار درد و غم هستند و چرا چنانند؟ - در شهر آنها اهل دانش و فضیلت کیانند
 از اعیان و خدام قدیم دولت کی ها در آن ولایت هستند و حال آنها چگونه است و بچه چیز

محتاجند مبادا مستمري ها و شهریه هائی که از خزانه داده میشود بآنان نرسد و مبادا استادان علوم و طلاب و محصلین از حقوق و تنخواه مقرر دولتی محروم مانده باشند و پول بیت المال درموردی بغیر استحقاق صرف شود .

همواره توجه میشد باینکه پیران سالخورد متقاعد شوند و جوانان مستعد و دانا بجای آنان گماشته آیند زیرا پادشاه جوانان لایق فاضل را با جهاندیدگان برابر دوست میداشت و وجود آنان را سودمند و پر بها میشمرد :-

هر آنکس که رفتی بدرگاه شاه	بشایسته کاری و کرداد خواه
شدندی برش استواران اوی	بیرسیدن از کارداران اوی
که داداست ازیشان کراوزچه چیز	وزیشان که خسبد به تیمار نیز
دگر آنکه در شهر دانا که اند	گر از نیستی ناتوانا که اند
دگر کیست کو از در پادشاست	جهان دیده پیرواست و گر پارساست
شهنشاه گوید که از کنج من	مبادا کسی شاد وز رنج من
مگر مرد با دانش و یادگیر	چه نیکو تر از مرد دانا دبیر
جهان دیدگان را منم خواستار	جوان پسندیده و بردبار
جوانان دانا و دانش پذیر	سزدگر نشینند بر جای پیر

۷ - وقتی با دشمن مقدمه جنگ و کار زار پدید میگشت پادشاه سفرای کاردانی بنزد حریف میفرستاد تا با او انعام حجت کنند و مسئولیت جنگ را بر گردن وی بیندازند که در نتیجه هر گاه ایرانیان ناگزیر بکار زار پردازند اقدام آنها در حکم دفاع از حق محسوب و طبق عدالت شمرده شود و هر گاه حریف پیشنهاد شاهنشاه را می پذیرفت جنگ موقوف و صلح برقرار می گشت :-

جو لشکرش رفتی بجائی بجنک	خرد یاد کردی ورای درنک
فرستاده ئی برگزیدی دبیر	خردمند با دانش و یادگیر
پیامی بدادی بآئین جرب	بدان تا نباشد به بیداد حرب
فرستاده رفتی بر دشمنش	که بشناختی راز پیرامنش
شدیدی سخن گر خرد داشتی	غم و رنج و بدرا بید داشتی
بدان یافتی خلعت شهریار	همان عهد و منشور و هم یادگار

۸- هر گاه بنا بر حفظ حقوق و گرفتن انتقام بجنک میپرداختند پیش از روانگی سپاه جیره و تنخواه همه افراد را میپرداختند و سرداری که عاشق نام و افتخار و شرف دوست بود و بیداری و خرد داشت بر سر آن لشکر میگماشت و دبیری با اقتدارات و اختیارات مکفی بهمراه سپاه میفرستاد تا از بیداد و تجاوز افراد لشکری بحقوق مردم و بالمکس مانع آید و بکنن چاره انداز بلند آواز که خروشش تا دو میل میرسید بر پشت پیل نشسته خطاب باشکریان فریاد میزد که بحکم شرف و ناموس نظامی خود نباید بر رعایا و بینوایان یا اغنیا و توانگران از شما آسیب و زبانی برسد در هر منزل که وارد میشوید از مال خود بخورید و بیاشامید و چیزی هم اضافه برای فقرا و محتاجان بر جا بگذارید و بگذرید هر کس که یزدان پرست باشد بمال مردم دست نمی یازد .

و نیز قبلا میان سپاه اعلان میشد که هر کس در هر حال و بهر عنوان پشت بدشمن نماید یا محکوم بمرگ شده و بامحبوس خواهد شد یا آنکه نامش از دیوان زدوده خواهد گشت و از حوزه اجتماع رانده خواهد شد :-

اگر تاب بودی بسرش اندرون	بدل کین و اندر جگر جوش خون
سپه را سراسر بدادی درم	بدان تا نباشند یکتن دزم
یکی پهلوان داشتی نامجوی	خرمند و بیدار و آزرم جوی
دبیری بائین و با دستکاه	که دارد ز بیداد لشکر نگاه
وزان پس یکی مرد بر پشت پیل	نشستی که رفتی خروشش دومیل
زدی بانگ کای نامداران جنگ	هر آنکس که دارد بدل نام و تنگ
نباید که بر هیچ درویش رنج	رسد هم بر آن کش بود نام و گنج
بهر منزلی در خورید و دهید	بران زیردستان سیاسی نهید
بچیز کسان کس میازید دست	هر آنکس که او هست یزدان پرست
بدشمن هر آنکس که بنمود پشت	شود زان سپس روز گارش درشت
اگر دخمه باشد بچنگال اوی	و گر بند سایه بر و یال اوی
زدیوان اگر نام او کرده پاک	خورش خاک و خفتش ابر تیره خاک

طبری نیز در شرح پادشاهی هرمزد میگوید یکی از نجبای سوار از اردو خارج شده در بستانی تاخت و نظر بشدت عطش قدری میوه چید و خورد صاحب بستان مردی نبطی و خسیس بود و تهدید نمود که بار دو شکایت خواهد برد سوار مزبور با تضرع بسیار چند دینار طلا باو داد با ینحال بگماشته شاهی خبر رسید و آن سوار بینوا سزا یافت .

۹- از جمله نکاتی که در دستورالعمل نظامی مقرر بود یکی آنکه سردار سپاه در کارها آسان ننگرد و سستی ننماید در جنگ معرور نباشد و پیشدستی نکرده منتظر حمله حریف باشد روز جنگ قبلا گرداگرد لشکر گشته وضع آورد گاه را بسنجد و پیشاپیش صفوف بیلان بازدارد و طلایه سپاه یعنی پیش قراول را تاجهار میلی لشکر گاه پراکنده سازد . سردار کل بایستی برای تقویت روحیات و معنویات افراد قبل از آغاز کارزار خطبه خوانده بآنان بگوید که قصد و غرض دشمن چیست و این دشمنان مردمی زبون و ناچیزند و هر صد تن آنها را یکی از ما کفایت مینماید شماها میدانید که کوشش پیر و جوان شما از نظر شاهانه پنهان نمانده همگی بخلفت و انعام ملوکانه نائل خواهید آمد - در برابر میمنه دشمن میسر را بکار اندازد و در برابر میسر میمنه را اما از لشکریان قاب چیزی بمیمنه و میسر نفرستد و خود سردار با سپاه قاب بهیچوجه از جا نجنبند مگر آنکه قلب دشمن ببیش آید که در آنحال سردار نیز با قاب خود باید بجنگ پردازد - چون ایرانیان فیروز آمدند میباید دیگر بخونریزی نگرانند و دشمن گریزان را بسیار دنبال نکنند و تا دشمن گریخت بسوی غنایم نتازند و جنگ آوران دل با استحکام صفوف خود ببنند و تا دشمنی زنهار خواست باو امان دهند - همواره در اندیشه آن باشد که ممکن است دشمن کمین کرده باشد - تا از شکست و نابودی دشمن کاملا اطمینان نیابد ببزم نشینند و سخنرانی نپسندند - غنایم جنگ را فقط به آنها بخش کند که در میدان جنگ بجان نثاری پرداختند - اسرای جنگ را بدخاغه ایران بیاورد تا برای آنان در بیابانها شهرها ساخته شود (یعنی بر جمعیت و آبادانی مملکت افزوده

کردد) بعد از هرفتح سیاس یزدان را بجای آرد - تخاف از این تعلیمات کیفری سخت دریی دارد

بسالارگفتی که سستی مکن
همیشه بیبش اندرون دار بیل
نخستین یکی گرد لشکر بگرد
باشکر چنین گوی کاین خود که اند
برایشان صد اسب افکن از مایگی
شما را همه پاک برنا و میر
چو اسب افکند لشکر از هر دو روی
بیابند و ماند تھی قلیگاه
چنان کن که با میمنه میسر
همان نیز با میسر میمنه
بود لشکر قلب برجای خویش
و گر قلب ایشان بچنبد ز جای
چو پیروز کردی ز تن خون مرز
چو خواهد ز دشمن کسی زینهار
چو تو پشت دشمن ببینی بچیز
نباید که ایمن شوی از کین
هر آنکه که از دشمن ایمن شوی
غیبت براو بخش کوچنگ جست
دگر هر که گردد بستت اسپر
من از بهر ایشان یکی شارسان
توزین یند ها هیچگونه مگرد
به پیروزی اندر به یزدان گرای

همان تیزی و پیشدستی مکن
طلایه براکنده بر چهار میل
چو پیش آبدت روز جنگ و نبرد
بر این رزمگاه اندرون بر چه اند
همان صد بیبش یکی اندگی
ستانم یکی خلعت اردشیر
نباید که گردان یرخاشجوی
اگر چند بسیار باشد سپاه
بکوشند جنگ آوران یکسره
بکوشند و دلها همه بر ینه
کس از قلیگه نگسلد پای خویش
تو با لشکر از قلیگه اندر آئی
که شد دشمن بد کنش در گریز
تو زینهار ده باش و کینه مدار
مناز و میرد از هم جای نیز
سپه باشد آسوده در دشت کین
سخن گفتن کس مگر بشنوی
بمردی دل از جان شیرین بشت
بدین بارگاه آورش نا گزیر
برارم بمرزی که بد خارسان
چو خواهی که مانی این رنج و درد
که او باشدت بیگمان رهنمای

در اینجا یادآوری میشود که آوردن اسرا بایران سبب اختلاط نژاد ایرانی نهیگشت

زیرا طبقات اصیل ایرانی باغیر خودی وصلت نمیکردند .

۱۰۰ - چون از خارجه سفرائی بدر بارشاهنشاهی می آمدند والی ایالت سرحلی (مرزبان) و سرحل دار (کنارنگ) از آن آگهی می یافتند و باین امور اهمیت مینهادند - راهی که سفیر از آنرا بدر بار می آمد معلوم میشد و در منزلهای عرض راه اسباب پذیرائی وی را کنارنگ فراهم می ساخت همه جا فرش و لباس و خوردنی فراهم بود که سفیر از خود چیزی صرف نکند و بعد از آنکه مامورین از مقصود سفیر آگاه میشدند جایاری بدر بار خبر میفرستادند روز پذیرائی سفار در دربار بسیار مجلل بود سپاه و عمال با جامه های زرتار و زیورهای که افراد بتفاوت حق استعمال آنرا داشتند صف میکشیدند و شاهنشاه بر تخت کیانی مینشست و به سفیر نزدیک تخت اجازه میداد بر کرسی بنشیند و از شخصیت نام و نشان و سوابق خدمتش در دربار متبوع وی و از مقصدش می پرسید سپس از منکت سفیر و از قوانینی که در آن مملکت جاری است و از عدالت و بی عدالتی و از شاه و لشکرش پرسش ها میکرد آنگاه قصر و گنجینه شاهی و فنون و صنایع و آنچه را که برای نمودن

هنر و بزرگی ایرانیان لازم میسر شدند بسفیر نشان میدادند سپس سفیر را بیزم باده شهر یاری دعوت میکردند و بشکار شاهانه میبردند و سپاه گرد آمده به بهانه شکار هنرها مینمودند و بعد از آن سفیر را باخت شاهانه و دلشادی مرخص میکردند :-

زنگ و زر رومی و آزاده‌ئی	زجانی که آمد فرستاده‌ئی
چنین کارها خوار نگذاشتی	از او مرزبان آگهی داشتی
کبارنگ از آن کار پرداخته	به ره بر بدی جای او ساخته
نیازش نبودی بگسترده‌ئی	ز پوشیدنی‌ها و از خوردنی
که او برچه آمد بر شهریار	چو آگه شدی ز انسجن کردار
برفتی بنزدیک شاه اردشیر	هیونی سرافراز و مردی دبیر
بیاراستی تخت پیروز شاه	بدان تا پذیره شدندی سپاه
همه جامه هاشان بزر آزده	کشیدی پرستنده هر سو رده
بنزدیکی تخت بنشانندی	فرستاده را پیش خود خواندی
ز نیک و بند و نام و آواز اوی	بیرسش گرفتی همه را ز اوی
ز آئین و از شاه وز لشکرش	ز داد و زبیداد و ز کشورش
بیاراستی هر چه بودی بکار	بایوانش بردی فرستاده وار
به نزدیکی تخت بنشانندی	وزان پس بخوان میش خواندی
شدی لشکر بی شمار انجمن	به نخجیر بردیش با خویشتن
بیاراستی خلعت شهریار	کسی کردنش را فرستاده وار

۱۱ - برای بازدید نقاطی که قابل سلب بندی و آبیاری و ایجاد شهر و آبادانی بود موبدان بی‌طعم و دانا و خیرخواه اعزام میگشت تا مردم آواره و بی‌خانمان را مسکن و اسباب کار و تعاوی (تخم آبی) بدهند :-

بهرسو فرستاد پس موبدان	بی آزار و بیدار دل بخردان
که تا هر سوئی شهرها ساختند	براین نیز گنجی بیرداختند
بدان تا کسی را که بیخانه بود	نبودش نوا بخت بیگانه بود
خودش ساخت با جایگاه نشست	همان تا فراوان شود زیر دست

۱۲ - در تمام مملکت مفتشین و خبر نگاران شهر یاری بودند تا پادشاه را بر هر واقعه بیاگاهانند :-

فراوان سخن در نهان داشتی
 ۱۳ - هرگاه یکی از سرمایه داران از یا می افتاد و شاه از آن آگاه میگشت نمیگذارد او ورشکست شود و سرمایه باو میرسانند که کارش تباہ نشود و اگر این شخص از اصلیزادگان بود باو زمین و ملک و رعیت میبخشیدند و فرزندانش را بدبستان دولتی میسپردند :-

چو بیمایه گشتی یکی مایه دار	وزان آگهی یافتی شهریار
چو بایست بر ساختی کار اوی	بماندی چنان تیز بازار اوی
زمین برومند و جای نشست	پرستنده و مردم زیر دست
بیاراستی چون ببايست کار	نگشتی نهانش به شهر آشکار
همان کود کس را بفرهنگیان	سپردی چو بودی از آهنگیان

در اینجا مقتضی است یاد آوری شود که طبق آئین اردشیر هیچیک از اصیلازادگان حق نداشتند بیش از حدودی که برای آنان مقرر بود مال خود را خرج کنند و خریداری املاک اصیلازادگان از طرف طبقات غیر اصیل ممنوع بود و هیچ صنف و طبقه حق نداشت در پوشاک و تجمل و تزیینات زندگانی و جشن‌ها و غیره از زی خود خارج شده و از حدی که برای آن صنف و طبقه مقرر بود تجاوز نماید و در نتیجه همین اصول همه طبقات ثروتمند شدند بحدی که یک نفر کفشگر چهار میلیون درهم بقرض انوشروان میداد زیرا آن کفشگر نمیتوانست بیای اعیان جسته اسراف و تبذیر نماید تا فقیر شود و نیز طبق آئین اردشیر فرزندان هر طبقه و صنفی باید همانقدر معلومات که برای حرفه پدری آنها لازم است فراگیرند بنابراین در دبستانهای دولتی که علوم عالی و ریاضیات و غیره تعلیم داده میشد جز اولاد دبیران و اصیلازادگان حق ورود نداشتند و بیت‌الخیر که در فوق آمده اشاره باین موضوع است و داستان کفشگر و انوشروان که در شاهنامه آمده مویبد همین معنا است .

۱۴ - درهر کوی یعنی درهر مرحله آتشکده و دبستانها برای تعلیم کودکان مقرر بود که دولت در آنها نظارت داشت یا دبستانها متعلق بدولت بود : -

همان کودکش را بفرهنگیان سپردی جو بودی از آهنگیان

بهر برزنی بر دبستان بدی همان جای آتش پرستان بدی

۱۵ - همه روزه صبح زود پادشاه بمیدان عمومی میرفت که همه کس باو دسترس داشته باشد و دادخواه مستقیماً شکایتش را بشاه عرضه دارد و در کار عدالت از هیچکس مراعات نمیشد هر چند فرزند خود پادشاه باشد :-

بمیدان شدی بامداد بگاه برقتی کسی کو بدی داد خواه

نجستی بداد اندر آزرم کس چه کهنتر چه فرزند فریاد رس

۱۶ - همواره مفتشین پادشاهی در مملکت گردش میکردند تا هر جا آب کم آمده باشد و فلاحت ضایع گشته یا فلاح سرمایه یا بیدار شدن نداشت آنجا را از مالیات معاف میکردند و از خزانه دولت بدهقان که سرپرست فلاحت بود مساعدت میشد تا باز آبادی را بیای دارد .

فرستاده بودی بگرد جهان خردمند و بیدار کار آگهان

بجائی که بودی زمینی خراب و گر تنگ بودی برود اندر آب

خراج اندران بوم برداشتی زمین کسان خوار نگذاشتی

گر ایدونکه دهقان بدی تنگدست سوی نیستی گشته کارش زهست

بدادی ز گنج آلت و چارپای نماندی که یایش برقتی ز جای

آنچه که فردوسی از آئین اردشیر نقل فرموده است تا اینجا تمام میشود و بعد از آن خطبه مشهور اردشیر و پس از خطبه وصیت نامه یا عهد اردشیر را بنظم در آورده است مع هذا طی دوموضوع اخیر نیز نکته‌هایی آمده که مسلماً آنها نیز جزء آئین اردشیر بوده و این بنده در هنگام فرصت بعد از تطبیق اشعار فردوسی با متن عربی اسناد مزبور که در دست هست در یک مقاله دیگر بعرض خوانندگان گرام خواهم رسانید .

طهران ۱۳ شهریور ماه ۱۳۱۳ - رحیم زاده صفوی